



درس فراج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: احکام قطع

تاریخ: ۳ بهمن ۱۴۰۱

موضوع جزئی: تقسیم مباحث آینده - تقسیم پنجم (محقق حایری) - اختصاص مکلف به مجتهد یا مصادف با: ۱ رجب ۱۴۴۴

شمول آن نسبت به مقلد - اقوال: دیدگاه اول (اختصاص به مجتهد): دلیل اول و بررسی آن - دلیل دوم

جلسه: ۶۳

سال چهاردهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

تا اینجا به چهار تقسیم در مورد مباحث آینده اشاره شد و این تقسیمات اجمالاً مورد ارزیابی قرار گرفت. قبل از اینکه به برخی نکات در مورد عبارت شیخ انصاری و محقق خراسانی اشاره کنیم، یک تقسیم پنجمی نیز اینجا وجود دارد که مناسب است برای تکمیل بحث به آن اشاره کنیم.

تقسیم پنجم (محقق حایری)

ایشان سعی کردند که ضمن تحفظ بر دو نکته، این تقسیم را از اشکالاتی که بعضاً به تقسیمات گذشته مطرح بود مصون نگه دارند.

۱. حکم در اینجا به معنای حکم واقعی است، همانطور که شیخ انصاری فرمودند و در تقسیم سوم (یعنی تقسیم دوم محقق خراسانی) نیز منظور همین بود والا در تقسیم اول محقق خراسانی تصریح کردند «حکم فعلی واقعی او ظاهری»؛ پس ایشان خواسته بر این مسئله تحفظ داشته باشد که منظور از حکم در اینجا حکم واقعی است، یعنی مکلف وقتی التفات به حکم واقعی پیدا می‌کند ...

۲. خواستند ثلاثی بودن تقسیم را حفظ کنند.

لذا با تحفظ بر ثلاثی بودن تقسیم و اینکه حکم در اینجا به معنای واقعی است، گفتند که وقتی مکلف التفات به حکم واقعی پیدا می‌کند، یکی از این سه حالت برای او پیش می‌آید: یا به حکم واقعی قطع پیدا می‌کند، یا طریق معتبر شرعی نزد او قائم می‌شود، یا در حکم واقعی شک می‌کند.

در حالت اول ایشان می‌گوید: قطع به معنای عام مورد نظر است، یعنی اعم از علم تفصیلی و علم اجمالی و ظن انسدادی بنا بر حکومت. به عبارت دیگر می‌گوید اگر مکلف به حکم شرعی واقعی التفات کند، گاهی برای او علم تفصیلی یا علم اجمالی یا ظن انسدادی بنا بر حکومت پیش می‌آید، قطع را شامل علم اجمالی و ظن انسدادی بنا بر حکومت هم می‌کند.

در حالت دوم می‌گوید: یک طریق معتبر شرعی بر او قائم می‌شود و کلمه ظن را به کار نبرده است.

سوال:

استاد: ممکن است کسی ظن هم برایش پیدا نشود ظن شخصی برایش پیدا نشود اما طریق معتبر شرعی او را بی‌نیاز می‌کند از اینکه دنبال راه‌های دیگر برود. زیرا یک اشکالی که به شیخ انصاری وارد بود این بود که ایشان گفته برای مکلف یا قطع، یا ظن، یا شک

حاصل می‌شود؛ اگر ظن شخصی اینجا ملاک باشد چه بسا یک خبری موجب ظن شخصی برای مکلف نشود اما برای او حجت است.

ایشان برای اینکه از این مشکل رهایی پیدا کند اصلاً نمی‌گوید برای مکلف گاهی ظن پیدا می‌شود، در حالت دوم اسمی از ظن نمی‌برد، می‌گوید گاهی قطع پیدا نمی‌کند، زیرا اگر قطع پیدا کند چه اجمالی و چه تفصیلی، این برایش حجت است. اگر ظن انسدادی بنابر حکومت پدید بیاید، به حکم عقل مطلق الظن برایش حجت است، یعنی کأنه مثل قطع می‌ماند. اما گاهی اوقات یک طریق معتبر شرعی برای او قائم می‌شود، خبر تفه‌ای دلالت می‌کند بر وجوب نماز جمعه در عصر غیبت، این معتبر است، حتی اگر برای مکلف ظنی هم حاصل نکند.

حالت سوم این است که شک در حکم واقعی پیدا کند، منظور از شک یعنی اینکه نه قطع به حکم پیدا می‌کند، نه اجمالی و نه تفصیلی، ظن انسدادی نیز در کار نیست، طریق معتبر شرعی نیز برای او قائم نشده. در این صورت به اصول عملیه شرعیه یا عقلیه رجوع می‌کند. این سه حالتی است که ایشان تصویر می‌کند و بعد می‌گوید مباحث کتاب نیز بر همین منوال پیش می‌رود.

فقط یک نکته هست و آن اینکه اینجا وقتی می‌گوییم یا قطع پیدا می‌کند یا طریق معتبر شرعی بر او قائم شود یا شک در حکم واقعی پیدا می‌کند، اینجا نظر ایشان به ترتیب بین آنها نیست، نمی‌گوید اول قطع و بعد از آن طریق معتبر و بعد از آن شک، اینجا اساساً نظر به طولیت و ترتیب بین این اقسام نیست، آنچه مهم است، اصل این تقسیم سه گانه است.

به هر حال همانطور که اشاره شد این تقسیم از بعضی از اشکالاتی که به تقسیم‌های قبلی وارد شده، مصون است و می‌توانیم این را در کنار تقسیم محقق اصفهانی از تقسیماتی بدانیم که محذور و اشکال کمتری دارند.

اختصاص مکلف به مجتهد یا شمول آن نسبت به مقلد

یکی اینکه آیا مکلف که در عبارات کثیری از اصولیین ذکر شده مثل شیخ انصاری و برخی شاگردان ایشان؛ یا عنوان «البالغ الذی وضع علیه قلم» که در عبارت محقق خراسانی آمده، ناظر به خصوص مجتهد است یا شامل مقلد هم می‌شود؟

این مهم است، بالاخره وقتی بحث از قطع می‌کنیم و می‌گوییم قطع حجت است، آیا فقط قطع مجتهد حجت است یا قطع مقلد هم حجت است؟ یا وقتی می‌گوییم طریق معتبر طریق معتبر برای مجتهد یا اعم از مجتهد و مقلد؟ یا اگر از اصول شرعیه یا عقلیه عملیه سخن می‌گوییم مثل استصحاب و برائت و احتیاط، فقط مربوط به مجتهد است یا برای مقلد هم اینها حجیت دارد؟ این بحث یک بحث صرفاً علمی نیست، بالاخره نتیجه عملی و عینی دارد. خلاصه سؤال و موضوع بحث این است که مقسم برای این اقسام (دو گانه یا سه گانه) با همه اختلافاتی که وجود دارد خصوص مجتهد است یا اعم از مجتهد و مقلد؟

اقوال

اینجا دو دیدگاه وجود دارد؛

۱. برخی بر این عقیده هستند که منظور از مکلف خصوص مجتهد است.
۲. برخی معتقدند که اختصاص به مجتهد ندارد و شامل هر دو می‌شود. اکنون باید ادله این دو دیدگاه را ملاحظه کنیم تا ببینیم که این بحث‌هایی که ما داریم از اعتبار و عدم اعتبار امارات، قطع و اصول عملیه، این حالات سه‌گانه‌ای که برای ملتفت به حکم شرعی پیش می‌آید، این فقط برای مجتهد است یا هر دو را در بر می‌گیرد؟

دیدگاه اول (اختصاص به مجتهد)

یک دیدگاه این است که این اختصاص به مجتهد دارد، چند دلیل بر اختصاص ذکر شده است، از مجموع عباراتی که در این رابطه بحث کردند، این چند دلیل استفاده می‌شود.

دلیل اول

۱. در عبارت «إذا التفت الی حکم شرعی» منظور از التفات، التفات تفصیلی است نه التفات اجمالی. وقتی می‌گوید مکلف چنانچه التفات به حکم شرعی پیدا کند، یعنی کسی که به سراغ مدارک و ادله احکام می‌رود و می‌خواهد حکم شرعی را به دست بیاورد و التفات تفصیلی لایمکن مگر به اینکه به سراغ منابع رود.

شخص گاهی از مستندات و مدارک و منابع علم و یقین پیدا می‌کند و گاهی به یک طریق معتبری که موجب ظن است، ولو ظن نوعی، برخورد می‌کند و گاهی هم هیچ دلیلی پیدا نمی‌کند و در حکم واقعی شک می‌کند. لذا منظور از این حالات سه گانه یا دو گانه (حال شیخ انصاری گفتند سه گانه که مکلف برایش پیدا می‌شود یا قطع، یا ظن، یا شک) یعنی وقتی که به احکام التفات تفصیلی و توجه تفصیلی پیدا می‌کند، یکی از این سه حالات برایش پیش می‌آید. این مسئله شامل مقلد نمی‌شود، زیرا مقلد نمی‌تواند التفات تفصیلی پیدا کند، نهایت توجه می‌کند که این موضوع حکمش چیست، التفات اجمالی به حکم این است، التفات اجمالی به حکم یعنی اینکه ببیند حکم در این رابطه چیست؟^۱

سوال:

استاد: علم نه التفات. التفات غیر از علم است. معنای التفات چیست؟ التفات یعنی برود سراغ حکم که این دو جور است.

سوال:

استاد: موضوع معلوم است، مثل اینکه لباسش نجس است. اصلاً یک مسئله‌ای، یک حادثه‌ای پیش آمده، یک کاری برای خودش، این می‌خواهد ببیند حکمش چیست؟ یک وقت اساساً درگیر این ماجرا نشده است، یعنی ابتلاء پیدا نکرده، این می‌شود عدم الابتلاء، زیرا اصلاً درگیرش نشده است، یک وقت یکی مقلد است و ابتلاء پیدا می‌کند، تازه می‌فهمد که باید بداند حکم این چیست؟ یا حتی خود مجتهد ممکن است با یک چیز تازه برخورد کند و یک التفات اجمالی پیدا کند، التفات اجمالی یعنی ببیند حکم این مسئله چیست؟ اجمال دارد، تفصیلش را نمی‌داند، اجمالاً می‌خواهد ببیند حکم این مسئله چیست؟ التفات و توجه تفصیلی، یعنی برود سراغ مدارک احکام، ما الان از نتیجه هم بحث نمی‌کنیم، اینکه چه نتیجه‌ای به دست بیاید خارج از بحث است، آن خود حکم است، این نمی‌گوید برود حکم را به دست بیاورد، می‌گوید «إذا التفت الی حکم شرعی» همین قدر برود جستجو کند می‌شود التفات تفصیلی، با نتیجه هم کاری نداریم، توجه تفصیلی به حکم یعنی رفتن و جستجو کردن و سراغ حکم را از ادله گرفتن. محقق نایینی حرفشان این است که چون منظور التفات تفصیلی است اختصاص به مجتهد دارد.

بررسی دلیل اول

این دلیل محل تأمل است زیرا:

^۱ فوائد الاصول، ج ۳، ص ۳.

اولاً: التفات تفصیلی از کجا استفاده می‌شود؟ به چه دلیل ایشان می‌گویند منظور از التفات، التفات تفصیلی است؟ «اذا التفت الی حکم شرعی» اعم از اجمالی و تفصیلی است. پس اینکه منظور از این التفات یک التفات تفصیلی باشد مسلم نیست.

ثانیاً: اگر التفات تفصیلی هم منظور باشد، گاهی از اوقات برای مجتهد نیز بدون التفات تفصیلی، قطع به یک حکم ممکن است پیدا شود، از یک راهی، حتی مجتهد یقین به حکم شرعی پیدا کند و اصلاً سراغ مدارک احکام هم نرود، آیا قطعش برایش حجت نیست؟ خود مقلد بدون التفات تفصیلی و به صرف التفات اجمالی، ممکن است قطع پیدا کند، آیا قطعش حجت نیست؟
پس؛

اولاً: منظور از التفات، به چه دلیل التفات تفصیلی به معنای رجوع به مدارک و مستندات و منابع باشد؟
ثانیاً: فرضاً منظور التفات تفصیلی باشد، این اشکالش این است که گاهی هم برای مجتهد و هم برای مقلد بدون التفات تفصیلی قطع پیدا می‌شود. وقتی شما می‌گویید «اذا التفت الی حکم شرعی» یا قطع برایش حاصل می‌شود یا ظن یا شک، معنایش این است که بدون التفات تفصیلی امکان حصول قطع نیست، در حالیکه بدون التفات تفصیلی و تنها با التفات اجمالی ممکن است برای مقلد یا مجتهد قطع حاصل شود و این قطع حجت هم می‌باشد. پس اینکه منظور از التفات، التفات تفصیلی باشد درست نیست.

دلیل دوم

ما یک حکم واقعی داریم و یک حکم ظاهری. حکم واقعی حکمی است که در لوح محفوظ ثبت و ضبط است، اما حکم ظاهری یعنی حکم مستفاد از امارات و اصول عملیه، زیرا حکم ظاهری چند اطلاق دارد، در یک اصطلاح حکم ظاهری به معنای حکم مستفاد از امارات معتبره و اصول عملیه است، در اصطلاح دیگر هم حکم ظاهری به معنای خصوص حکم مستفاد از اصول عملیه است.

بنابر اصطلاح اول، حکم ظاهری یعنی حکمی که از امارات ظنیه معتبره و اصول عملیه استفاده می‌شود. هر آنچه برای احکام ظاهری من العناوین ثابت است، این فقط به مجتهد منطبق می‌شود، مثل اینکه ما در روایت داریم «صدق العادل عادل»، عادل را تصدیق کن یا «صدق الثقة» اگر عادل یا ثقة‌ای برای شما خبر آورد او را تصدیق کن، اگر مثلاً گفت نماز جمعه واجب است قبول کن و اثر بر آن مترتب کن؛ مخاطب ادله‌ای مثل «صدق العادل» خصوص مجتهد است، «صدق العادل» که به مقلد نمی‌گوید که تو خبر ثقة یا عادل را تصدیق کن. مخاطب این ادله یا اماره فقط مجتهد است یا در باب استصحاب می‌گوید لاتنقض الیقین بالشک؛ یا می‌گوید «کل شیء لک حلال حتی تعرف أنه حرام بعینه»؛ این خطاب بخصوص مجتهد است؛ اوست که می‌تواند خبر عادل را بشناسد و تصدیق کند اوست که می‌تواند یقین و شک را بشناسد و یکی را به دیگری نقض نکند، اوست که می‌تواند در تعارض خبرین ثقة، مثلاً یکی را بر دیگری ترجیح دهد و مرجحات را بشناسد. در همه این موارد که قرار است با راهنمایی ادله و اصول عملیه، یک حکمی را به عنوان حکم ظاهری به دست بیاوریم، این لاینطبق الا علی المجتهد. تعبیر ایشان این است که «ان عناوین الاحکام الظاهریه لاینطبق الا علی المجتهد» این کار مقلد نیست که بخواهد اینها را تشخیص دهد.

پس ادله احکام ظاهری، اعم از امارات و اصول، فقط به مجتهد مربوط است. تعبیر ایشان این است: ادله احکام ظاهری «لا ینطبق الا علی المجتهد»^۱ پس شامل مقلد نمی‌شود.

«والحمد لله رب العالمین»

^۱ نه‌ایه الدرایه، ج ۳، ص ۱۳.